



یاد و خاطره نزد

حافظ و مسدک

محمد جواد صافیان



یاد و خاطره نزد حافظ و هیدگر

محمد جواد صافیان



۱۳۹۶

سرشناسه	:	صافیان اصفهانی، محمدجواد، ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآور	:	یاد و خاطره نزد حافظ و هیدگر / محمدجواد صافیان.
مشخصات نشر	:	تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۵ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
یادداشت	:	کتابنامه: ص. ۲۱۳-۲۱۵.
شابک	:	۲۰۰۰۰ ریال ۷-۲۰-۸۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸ :
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ق — نقد و تفسیر، هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹ - ۱۹۷۶م. — نقد و تفسیر، تفکر (فلسفه) در ادبیات، تفکر (فلسفه)
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۶ ی۲ ص/PIR۵۴۳۴
رده بندی دیویی	:	۸۱/۳۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۶۷۹۰۶۱



نقد فرهنگ

نشانی: پردیس، میدان عدالت، خ فروردین جنوبی، خ سعدی، مجتمع قائم، ۱، بلوک A2، واحد ۲۰۳
تلفن: ۷۶۲۷۶۷۴۸ مراکز پخش: ۶۶۴۶۰۰۹۹، ۶۶۹۶۷۰۰۷، ۶۶۴۸۶۵۳۵

نام کتاب: یاد و خاطره نزد حافظ و هیدگر

نویسنده: محمد جواد صافیان

نوبت چاپ: اول

سال انتشار: ۱۳۹۶

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقد فرهنگ است.

تقدیم به:

دکتر رضا داوری اردکانی

آموزگار زمانه عسرت

فهرست

یادداشت.....	۹
درآمد.....	۱۱

بخش اول: یاد و خاطره نزد حافظ ۲۵

حافظ در پرده‌ی تفاسیر.....	۲۷
نقشی از حافظ.....	۳۰
از کوچه‌ی رندان.....	۴۰
ذهن و زبان حافظ.....	۴۸
یاد و خاطره‌ی ازلی.....	۵۵
تفکر شاعرانه حافظ.....	۶۸
اقسام تفکر.....	۷۹
۱. تفکر دینی.....	۸۰

۸۱.....	۲. تفکر اسطوره‌ای
۸۲.....	۳. تفکر عرفانی
۸۳.....	۴. تفکر فلسفی
۸۴.....	۵. تفکر کلامی
۸۴.....	۶. تفکر سیاسی
۸۵.....	۷. تفکر شاعرانه
۹۰.....	حافظ و تفکر شاعرانه
۱۰۳.....	حافظ و خاطره‌ی ازلی
۱۱۰.....	حکایت وقایع ازلی
۱۲۵.....	یاد و خاطره‌ی ازلی
۱۳۳.....	حسرت از دست رفتن روزگار وصل
۱۴۰.....	عدم زوال یاد و خاطره‌ی ازلی
۱۴۴.....	جمعیت خاطر

بخش دوم: یاد و خاطره نزد هیدگر ۱۴۷

۱۴۹.....	هیدگر: تلاش در غلبه بر غفلت از وجود
۱۵۸.....	هیدگر و تفکر شاعرانه
۱۶۲.....	۱. روش تفکر شاعرانه هیدگر
۱۶۹.....	۲. مقایسه‌ی شاعر و متفکر
۱۷۲.....	۳. زبان، وجود، حقیقت
۱۷۴.....	۴. نسبت شاعری و سکنی گزیدن
۱۷۹.....	۵. ذات شعر و شاعری
۱۹۳.....	هیدگر و یاد و خاطره
۲۱۳.....	منابع

یادداشت

موضوع این دفتر یاد و خاطره در تفکر شاعرانه حافظ و تفکر پُست‌متافیزیکی هیدگر است. مقصود از در کنار هم نهادن نام این دو نامور که به دو سنت متفاوت و دو اقلیم مختلف تعلق دارند، تطبیق و مقایسه به ویژه به شیوه‌ای که در چند دهه‌ی اخیر رواج یافته و به ابتذال رسیده است نبوده، بلکه صرفاً— اگر توفیقی دست داده باشد— نمایاندن خود موضوع یعنی یاد و خاطره در آینه‌ی تفکر دو متفکری بوده است که، به رغم فاصله‌های عمیق فرهنگی و تاریخی، آن را متفاوت از آنچه امروزه در فهم و وهم و گمان می‌گنجد مطرح نموده‌اند و لذا می‌توان گونه‌ای قرابت و هم‌دلی بین آن‌ها مشاهده کرد. به همین جهت هیچ گونه نتیجه‌گیری از بحث، به رسم متداول، صورت نگرفته است؛ زیرا مقصود خودِ مطلب بوده است، نه نتیجه‌ای ورای آن. در عین حال، هیچ تئوری یا نظریه خاصی یا کشف جدیدی مقصود نبوده است، جز یادآوری و تجدید خاطره‌ی «یاد و خاطره» به معنایی که بوده است و امروزه دیگر نیست و بر هیچ و پوچ انگاشتن‌اش اصرار می‌شود و زدودن

آن را شرط پیشرفت به شمار می‌آورند و توجه به آن را واپس‌گرایی، محافظه‌کاری و بازگشت به گذشته.

شایسته است از کسانی که در فراهم آوردن این دفتر تلاش کرده‌اند تقدیر شود. لذا از سرکار خانم سعیده (شیوا) کاویانی، کارشناس ارشد فلسفه که در ابتدای راه در انتخاب برخی غزل‌ها و تایپ بخشی از کار با اشتیاق فراوان یاری می‌رساندند و از آقای محسن سامع دانشجوی دکتری فلسفه که بر کار تایپ نظارت کردند تشکر می‌کنم. از دوست و همکار قدیمی‌ام آقای دکتر بیژن عبدالکریمی مدیر «نشر نقد فرهنگ»، که از پیشنهاد انتشار این دفتر با گشاده‌رویی استقبال کردند، متشکرم.

پیش و بیش از همه از متفکر ارجمند آقای دکتر رضا داوری اردکانی، که تفکرشان الهام‌بخش اصلی این دفتر بوده است، کمال سپاس را دارم و برایشان طول عمر بیشتر و عزت افزون‌تر و توفیق وافر آرزو می‌کنم.

والحمدلله و ما توفیق‌الاً به الله

محمد جواد صافیان

بهار ۱۳۹۶

درآمد

۱. یاد و خاطره، موضوع اصلی نوشتار حاضر است. عصر جدید با خاطره‌زدایی شروع شده است. بیکن خاطره‌های قومی را که می‌توان از آنها به سنت تعبیر کرد بت نامید و بر لزوم شکستن آنها تأکید کرد تا آدمی «رها و آزاد» گردد و به علم، پیشرفت، آزادی و حقیقت نایل شود. پس از او در روان‌شناسی جدید یاد و خاطره معنایی صرفاً روان‌شناختی پیدا کرد. در روان‌شناسی یاد و خاطره صرفاً بازمانده‌ی تصویرهایی است از اموری که روزی بر ما تأثیر گذاشته، اکنون در ذهن ما انباشته شده‌اند. بنابراین یادها و خاطره‌های ما ریشه و اساسی جز تأثیرهای ما از اشیاء ندارند و به این معنا اموری سوپژکتیو هستند. روان‌کاوی فروید آنها را به لایه‌های پنهان شخصیت ارجاع می‌دهد. تلقی جدید از یاد و خاطره مبتنی بر تفکر دوره‌ی جدید است، تفکری که بی‌اغراق می‌توان گفت حادثه نادر و بلکه منحصر به فرد در کل تاریخ بشر است. ظاهراً برای اولین بار است که بشر می‌خواهد نقد گذشته را با فهم و درک و دریافت خود مورد سنجش قرار دهد و آنچه را با آن مطابق و میزان است بپذیرد و بقیه را رها کند یا خود را از آن رها سازد.

این درک و دریافت بشری که قرار است ملاک و میزان قرار گیرد، درک و دریافت خاصی است که از آن به طور کلی تعبیر به عقل (reason) می‌شود، عقلی که خواهان شفافیت و روشنایی در همه‌ی امور است و ملاک و الگوی شفافیت و وضوح را نیز مفاهیم ریاضی می‌داند و لذا عقل ریاضی یا محاسبه‌گر است. عقل محاسبه‌گر نقد گذشته‌ای را که در سنت و در یادها و خاطره‌های آن دوام آورده است، مورد محاسبه و مواخذه قرار می‌دهد تا آن را غربال کند و آن چه را پذیرفتنی یافت بپذیرد و بقیه را طرد کند. به این معنا با بیکن و دکارت بشری نو متولد می‌شود و عصری نو طالع می‌گردد. بحث بیکن در خصوص بت‌ها و تأمل اول از تأملات در فلسفه‌ی *اولی* از دکارت به وضوح منادی چنین امری است. بیکن و دکارت سنت را کنار می‌گذارند تا روش علمی را جایگزین آن کنند. علم به آنچه «درست» یا «حقیقت» است راه می‌برد زیرا عین روش درست به کار بردن عقل (دکارت) یا پژوهش در طبیعت (بیکن) است. بیکن علم را شناخت تجربی موجودات و غرض از آن را کشف طبیعت و تصرف در آن می‌داند و آنچه را مانع از چنین شناختی است، بت می‌نامد که باید شکسته و کنار گذاشته شود.

دکارت با شک در همه چیز از محسوسات گرفته تا اعتقادات و سنت‌ها و مسلمات و نیز علوم رسمی و حتی ریاضیات و بدیهیات به مبنایی غیرقابل شک می‌رسد که از نظر او چنان بدیهی است که حتی شک در آن هم به اثبات آن می‌انجامد و آن «من متفکر» است. حال، هر آنچه قابل اثبات باشد، بر اساس این اولین «حقیقت» استوار است. این «من» عین عقل است و کار آن شناسایی است. همه‌ی موجودات باید مورد شناسایی و واریسی آن قرار گیرند و چون علم، چنان که بیکن گفته

است، شناسایی موجودات برای تصرف در آنها و غلبه‌ی بر آنهاست، آدمی با شناخت خود می‌خواهد بر طبیعت مسلط شود. بیکن می‌گوید: «روزگار هنوز جوان است. چند قرن دیگر به ما بدهید، ما بر همه چیز مسلط خواهیم شد و همه چیز را از نو خواهیم ساخت.» (جهانگیری: ۱۳۷۶، ص ۱۶۷) تفکر جدید تفکر سلطه و غلبه است. این تنها مارکس نبود که می‌گفت فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند اما مسأله تغییر آن است؛ مضمون و محتوای کل تفکر جدید چنین است.

کانت که تفکر او اوج تفکر مدرن است، اساساً موجود را عبارت از متعلق شناسایی (object) می‌داند. موجود صرفاً آن چیزی است که به شناسایی درآید. فرآیند شناسایی، ادراک حسی پدیدارها و اطلاق مقولات فاهمه بر آنهاست. فقط به آنچه از طریق حس قابل شناسایی است می‌توان موجود اطلاق کرد. موجود اساساً همان است که علوم تجربی (مثال اعلای آن فیزیک نیوتن) به شناسایی آن می‌پردازد و چنان که می‌دانیم این شناسایی، شناسایی محض و برای خود شناسایی (چنان که یونانیان از جمله ارسطو آن را والاترین مرتبه‌ی علم می‌دانستند) نیست. این شناسایی علمی است که راه غلبه بر موجودات و تصرف در آنها را باز می‌کند یا عین این غلبه و تصرف است.

موجودات صرفاً موجودات طبیعی نیستند بلکه شامل موجودات انسانی نیز می‌شوند. گرچه کانت عمدتاً مبانی فلسفی فیزیک نیوتن را تبیین می‌کرد، اما علم جدید منحصر در علوم طبیعی باقی نماند و به تبدیل انسان به مورد و متعلق شناسایی خود نیز پرداخت. این امر با پیدایش و تأسیس علم اقتصاد و روان‌شناسی و سپس جامعه‌شناسی میسر گردید. علوم انسانی الگوی خود را علوم طبیعی می‌دانستند و بر آن

بودند که با همان روش‌ها و اهداف باید به شناسایی انسان پرداخت. به این ترتیب، علوم انسانی نیز در ذات خود مسیر غلبه بر انسان‌ها و تصرف در آنها را طی می‌کنند.

هیدگر این مسیر را به ذات تفکر تاکنونی مغرب زمین بازمی‌گرداند. ذات این تفکر مبتنی بر تصور است. به همین جهت، در سنت متافیزیک غربی، تفکر بر اساس تصور تعریف می‌شود. اما ذات تصور چیست؟ هیدگر با الهام از گفته‌ی نیچه در چنین گفت زرتشت که می‌گوید «عشق چیست؟ آفرینش چیست؟ ستاره چیست؟ چنین پرسد واپسین انسان و چشمک زند. زمین از آن پس کوچک‌تر گشته و واپسین انسان که همه چیز را کوچک می‌کند بر این زمین جست و خیز می‌کند. نسل او همچون کنه ریشه‌کن‌ناشدنی است. واپسین انسان را درازترین عمر است. «ما خوشبختی را اختراع کردیم.» چنین می‌گویند واپسین انسان‌ها و همزمان چشمک زنند.» (هیدگر: ۱۳۸۸، ص ۱۷۱) هیدگر بر ذات تصور یا تمثیل (*Vorstellung/ Representation*) می‌اندیشد. تصور یا تمثیل آنچه را هست یا موجودات را فرایش خود می‌نهد (*Vor-stellen*) لیکن در عین حال از بن و بنیاد با آنچه هست و با آن گونه که این موجود هست هم‌ستیز است. این تصور آنچه را فرایش خویش احاله می‌کند، اساساً برای آن میزان می‌کند که آن را نازل و متلاشی کند. (همان: ۲۰۴) هیدگر می‌پرسد که این چه نوع تفکری است، که هرچیزی را چنان فرایش می‌نهد که آن چیز را اساساً آماج هجوم قرار می‌دهد؟ روح این تصور چیست؟ چه نوع تفکری است این که اندیشیدن به هر چیزی را به چنین شیوه‌ای پی می‌گیرد؟ (همان: ۲۰۴)

هیدگر پاسخ را از زبان نیچه می‌شنود (قطعه‌ی سوم از پایان بخش دوم) و از چنین گفت زرتشت نیچه تحت عنوان «در باب رهایی بخش» نقل می‌کند: «ای دوستان: روح کین تاکنون بهترین پی اندیشی آدمی بوده است و هر جا رنج بوده است، هماره کیفر نیز لازم افتاده است.» (همان: ص ۲۰۵)

هیدگر با توجه به معنای لغوی کین و هم خانواده‌های لفظ، آن را با انتقام گرفتن، کوبیدن، هل دادن، راندن و تاراندن، ستوهانیدن و آزار دادن، پیگرد و تضعیف کردن مرتبط می‌کند. تصور انسان تاکنون از طریق کین، از طریق پی‌گرد و مزاحمت متعین می‌گردد. (همان: ۲۰۵)

اما چه شده است که در تفکر مدرن همه چیز به تصور تحویل می‌گردد و تصور، موجودات را نازل و متلاشی می‌کند یعنی نمی‌گذارد همان گونه که هستند باشند بلکه آنها را به گونه‌ای فرایش می‌نهد که تسلط بر آنها هموار گردد؟ جهت امر آن است که وجود موجودات در متافیزیک عصر جدید همچون اراده ظاهر می‌شود. هیدگر از لایب نیتس، کانت، شلینگ، شوپنهاور و نیچه شاهد می‌آورد.

لایب نیتس موجود حقیقی را موند و حقیقت آن را وحدت ادراک و اشتیاق یعنی وحدت تصور و طلب تعیین و تعریف می‌کرد. کانت و فیخته آن را به صورت اراده‌ی عقلانی دانستند و هگل و شلینگ هر یک به شیوه‌ی خود تفکر درباره‌ی آن را پی گرفتند. این مطلب در تفکر شوپنهاور به صراحت تحت عنوان جهان همچون اراده و تصور آمده است. (نک: همان، ص ۲۱۴) شوپنهاور اساساً جهان را همان تصور می‌داند. از آن جا که انسان حیوان ناطق یا اندیشه‌ورز تعریف شده است و اندیشه نیز بر اساس تصور تعریف می‌شود و کار تصور نیز این است

که تمیز دهد و تعیین کند، بدین گونه تعیین آن چه هست به شیوه‌ی معین منقاد و تابع تصویری است که هر چیزی را چنان پی می‌گیرد که آن را به شیوه‌ی خاص خودش برنهد و برپا دارد.

از آن جا که وجود در تفکر جدید چنان اراده ظاهر شده است، هستی آدمی نیز همچون خواست و اراده ظاهر شده است، این اراده، اراده به قدرت و تسلط بر زمین و زمان است. آدمی در اراده‌ی به تسلط و قدرت خانه گزیده است. آیا این خانه خانه‌ی امن و استواری است؟ آیا چنین سکنی گزیدنی می‌تواند شایسته‌ی آدمی باشد؟ از آنجا که اراده به قدرت و تسلط، اراده به قدرت بیشتر و تسلط فزون‌تر است و هیچ نقطه‌ی توقفی ندارد زیرا توقف آن نابودی آن است، اراده‌ی به قدرت و تسلط بر انسان نیز تسری می‌کند و تسری نیز کرده است و انسان‌ها را نیز موضوع تسلط قرار می‌دهد. امروزه آدمی، حتی شاید بیش از طبیعت، موضوع تسلط اراده‌ی به قدرت است. ساز و کار قدرت، آدمیان را شکل و جهت می‌دهد، برای آنها آرزو و هدف می‌سازد، آنها را تبدیل به نیروهای کار یا بدون کار می‌کند، احساس خوشبختی یا نگون‌بختی در آنها ایجاد می‌کند. اما انسان، تحت انقیاد سلطه می‌میرد. شاید معنای مرگ انسان (فوکو) نیز همین باشد. تفکر مدرن در اراده‌ی به قدرت، و اراده به قدرت در اراده به اراده ظاهر می‌شود. اراده به اراده دیگر هیچ هدفی و رای خود ندارد. صرفاً خواست است. این امر در تکنولوژی امروزه به عیان مشهود است. امروزه تکنولوژی با سرعت حیرت‌آوری توسعه و تحول می‌یابد و همگان را مفتون دست‌آوردهای خود می‌کند. تکنولوژی گستره‌ی زمان و مکان را به سرعت می‌پیماید و حتی به اعتباری مفهوم زمان و مکان را دچار تغییر و تحول کرده است. سرعت ارتباطات در

شبکه‌های مجازی به نزدیک سرعت نور رسیده است. در حمل و نقل زمینی و هوایی همه روزه بر سرعت افزوده می‌شود. هر دم تکنولوژی‌های نو به بازار می‌آید و مدل‌های جدیدی از کامپیوترها، موبایل‌ها و دیگر تکنولوژی‌های برتر عرضه می‌شود. اما به یک پرسش در پس این همه اندیشیده نمی‌شود: با سرعت بالاتر و بالاتر به کجا می‌خواهیم برسیم؟ مقصد و مقصود کجا است؟ سرعت ارتباطات برای رسیدن به کدام نقطه بیشتر می‌شود؟ ظاهراً سرعت بالاتر صرفاً برای سرعت بالاتر است و نه هیچ چیز دیگر. نقطه‌ای ورای خود سرعت بیشتر نیست. گویی عصر ما عصری است که زمانه روی سرعت تند تنظیم شده است. سرعت زندگی و روزگار تند شده است. خود سرعت تند هم ثابت نیست. سرعت، سرعت شتابدار است. هر دم به تندی آن افزوده می‌شود. همه چیز حکایت از اراده به غلبه دارد، اما ورای اراده چیزی نیست. غلبه برای غلبه است. در اینجا است که ذات آدمی به خطر می‌افتد؛ چنان که به خطر افتاده است. امروزه، به قول گابریل مارسل، آدمی چنان در داشتن سکنی گزیده که خانه‌ی بودن را فراموش کرده است. برخی از شاعران بزرگ آمده‌اند تا ما را به این خانه که خانه‌ی حقیقی ما است هدایت کنند. شاعران خانه‌ی اصلی را به ما یادآوری می‌کنند. به یاد ما می‌آورند که سکنی گزیدن در داشتن، در غلبه و سلطه، در کینه‌توزی و دشمنی، ذات ما را به خطر می‌افکند. خانه‌ی ما آنجا نیست. خانه‌ی ما خانه‌ی مهر و محبت و انس و الفت است. ما که از آغاز با انس و دوستی انسان شده‌ایم، باید بار دیگر به موطن مألوف بازگردیم. تفکر شاعرانه منادی چنین دعوتی است. تفکر شاعرانه، تفکر متذکرانه است. به ما سرآغازی را که از آن آمده‌ایم، یادآور می‌شود و به همین جهت بر یاد

و خاطره متکی است. اگر تفکر سلطه‌جویانه خاطره‌زدایی می‌کند، تفکر شاعرانه به سرچشمه‌ای می‌رود که خاطره‌ها، خاطره‌های آن سرچشمه است. شاعر به پایین‌دست‌ها که همه چیز کم و بیش گل‌آلود شده است نمی‌نگرد، سرچشمه را می‌جوید و زلال پاک آن را می‌طلبد و از آن برای ما ارمغان می‌آورد. او سرچشمه را به «تصور»های خویش نمی‌آلاید، می‌گذارد سرچشمه، سرچشمه باشد، پاک و زلال.

۲. عنصر اساسی تفکر شاعرانه یاد و خاطره‌ای ازلی است. اگر این گونه باشد، تفکر شاعرانه با سنت ربطی و تحقیق دارد. در این صورت آیا تفکر شاعرانه رو به گذشته دارد و با حفظ سنت، با آینده دیگر هیچ نسبتی ندارد و صرفاً غرق در گذشته است؟ اساساً نسبت سنت با گذشته چیست؟ آیا حفظ یاد و خاطره‌های ازلی ما را از نگاه به آینده باز نخواهد کرد و به گذشته مشغول و معطوف نخواهد نمود؟ پاسخ به این پرسش‌ها منوط به ایضاح مفهوم و معنای سنت است. سنت را به دو معنا می‌توان گرفت. معنای اول که بسیار متداول و مشهور است این است که سنت مجموعه‌ای از عادات، آداب، رسوم، عقاید، اندیشه‌ها و سلاط و نهادها است که از گذشته به ما رسیده است. آنان که سنتی‌اند در حفظ و حراست این میراث می‌کوشند و آنان که متجددند تلاش می‌کنند آن را نفی یا حداقل جرح و تعدیل و روزآمد و کارآمد کنند. اما سنت را معنای دیگری هم هست و آن این که سنت سرچشمه‌ای است که هر آنچه به ما به میراث رسیده است، از آن جا جاری شده است. زبان و فرهنگ و اندیشه‌ها و افکار و نهادها از این سرچشمه ناشی شده‌اند. اما آنچه از سرچشمه جریان می‌یابد در طول مسیر زلال و صافی خود را از دست

می‌دهد و آلوده می‌شود و چه بسا چنان تغییر یابد که با آنچه در منشأ و سرآغاز بوده کاملاً متفاوت بنماید. در استعاره‌ای دیگر می‌توان سنت را آتشفشانی نامید که از دهانه‌ی آن مواد به قدرت و قوت و گرما و انعطاف هرچه بیشتر به طرف بیرون فوران می‌کند و به دامنه می‌ریزد و از آنجا به سوی زمین‌های پست‌تر حرکت می‌کند ولی هرچه می‌گذرد از حرکت و پویایی و گرمی و انعطاف آن کاسته شده، سخت و سرد می‌گردد. سنت‌های بزرگ چنین‌اند. آنان سرچشمه‌ی حقیقت‌اند. حقیقت با همه هیمنه و وقار و بزرگی و گرمی و در عین حال انعطاف‌پذیری‌اش، گویی در لحظه یا اوقاتی خود را بر «انسان» گشوده است، و چنین انسان گشوده به حقیقت را متفکر، پیامبر یا شاعر نامیده‌اند. اما آنچه روزی همه را به شگفت آورده و روحی دوباره به زندگی و معنایی دیگر به امور بخشیده، به تدریج عادی و معمولی گردیده، به کژی‌ها و کاستی‌ها دچار شده و چونان آبی گل‌آلود یا سنگی سخت و بی‌انعطاف گردیده است. سرّ این امر نیز در ذات آدمی نهفته است. انسان اهل انس و نسیان است. با امور انس پیدا می‌کند و انس او کم کم موجب عادت می‌شود و هنگامی که به امری عادت کرد، امور دیگر یا جوهی دیگر از امور مورد غفلت او واقع می‌گردد. انس و نسیان دو وجه یک حقیقت‌اند. وقتی به چیزی توجه می‌کنیم از سایر چیزها غفلت می‌ورزیم، معانی و حقایق از سرچشمه‌ی فیاض هستی به سوی ما جاری می‌شوند، به ما معنا و نشاط و سرزندگی می‌بخشند ولی کم کم به عادت تبدیل می‌گردند و حقیقت آن‌ها قلب می‌شود و در قالب صورت‌های خشک و منجمد و متحجّر از پویایی و سیلان بازمی‌مانند و مانع بروز و ظهور انحایی دیگر و جلوه‌هایی دیگر از حقیقت می‌شوند. معنای مشهود و متداول از سنت، سنت را نه

در سرچشمه و سرآغاز که در میانه‌های راه ملاحظه می‌کند و لذا آن را سخت و آلوده و مانع و احیاناً چونان غل و زنجیر و البته میراثی از گذشته می‌انگارد. هر دو گروه موافقان و مخالفان سنت، کم و بیش در این تلقی از سنت شریک‌اند.

اما در معنای دوم، سنت خود سرچشمه است، خود آتشفشان است. همه چیز از آن جا جاری می‌شود و به همین جهت اساساً امری مربوط به گذشته نیست بلکه به معنای دقیق کلمه «آینده» است، یعنی آن چیزی است که به سوی قومی «می‌آید» و تقدیر آن قوم را رقم می‌زند. مردم به آن اقبال می‌کنند، می‌یابند و آن را می‌پذیرند و آن را از آن خود می‌کنند و از آن آن می‌شوند. سنت در زبان ظهور می‌کند و به تعبیر دیگر، زبان به واژگان در آوردن داده‌ی سرچشمه‌ی (سنت) است.

شاعران آمده‌اند تا سرچشمه را به ما یادآور شوند. به یادمان آورند که ریشه آنچه امروزه «هست» چه و چگونه و از کجا بوده است. آنان خود به سرچشمه سفر کرده‌اند و ما را هم بدان دلالت می‌کنند. یادآوری آن‌ها استوار بر یاد و خاطره‌ی آنان از سرچشمه است، از روز ازلی آفرینش، از ماجرای که در همان روز نخست اتفاق افتاده است و همواره استمرار یافته است. از اینجاست که یاد و خاطره اساس تفکر شاعرانه است و حافظ به همین جهت بر آن بسیار تأکید می‌کند. در میان متفکران معاصر مغرب زمین نیز هیدگر به شیوه‌ی خویش بر یاد و خاطره و نقش آن در تفکر تأکید کرده است. آیا می‌توان گونه‌ای همسخنی بین این دو متفکر برقرار کرد که یکی به سنت ایرانی-اسلامی تعلق دارد و شاعرترین شاعر ماست و دیگری به سنت غربی متعلق است و فیلسوفی است که کوشیده در درجه اول باب همسخنی را با فیلسوفان غرب و در مرتبه‌ی

بعد با شاعران بزرگ از قبیل سوفوکل، هولدرلین و ریلکه بگشاید؟ آیا می‌توان از سدّ و مانع قرن‌ها فاصله‌ی زمانی و فرسنگ‌ها بعد مکانی و جغرافیایی گذشت و بین سنت‌های بزرگ هم سخنی و گفت‌وشنود برقرار کرد؟ چنین امر خطیر و دشواری را مسلماً اندیشه‌ی سلطه‌گر و اراده به قدرت عهده‌دار نمی‌تواند شد. زیرا، با اصالت یافتن اراده‌ی معطوف به قدرت گفت‌وشنود متفی و بی‌معنا است. اما تفکر شاعرانه که استوار بر مهر و دوستی است و اساس آن بر به حال خود گذاشتن امور است، امکان چنین گفت‌وشنودی را مهیا می‌تواند کرد. امید آن است که این نوشتار سهمی هرچند اندک در درآمدی بر چنین گفت‌وشنودی ایفا کند و ادای دین کوچکی در این راه باشد.

۳. با آن که کشور ما مهد حداقل هزارساله تفکر شاعرانه است، اما امروزه با همه‌ی پژوهش‌های ادبی عالمانه و فاضلانهای که در حوزه‌ی شعر و ادب صورت می‌گیرد، تفکر شاعرانه غریب و ناشناخته مانده است. چنانکه خواهد آمد شعر غالباً بیان احساس‌ها، عواطف و ذوق انسان‌های با قریحه تلقی می‌گردد اما کم‌تر به حکمت شعری عنایت می‌شود. ما شاعران خود را برحسب گرده‌ای از مفاهیم متخذ از زیبایی‌شناسی و علوم اجتماعی و به طور کلی اندیشه‌ی مدرن غربی می‌فهمیم و با این کار به شعر و سخن آنها مجال ظهور نمی‌دهیم و نمی‌گذاریم آن گونه که هستند باشند. شعر شاعران ما در تفاسیر رسمی قلب می‌شود. این کار غالباً ناخودآگاه و در کمال صداقت صورت می‌گیرد.

سه نمونه از چنین تفاسیری را در فصل اول به اختصار مورد تأمل قرار داده‌ام. به دو نمونه‌ی اول که از آن علی دشتی و عبدالحسین

زرین کوب است، بیش از چهل سال پیش متفکر بزرگ معاصر ما، دکتر رضا داوری اردکانی در شاعران در زمانه‌ی عسرت اشارت‌ها کرده و مبانی و پیش‌فرض‌های دانسته و نادانسته‌ی آن تفاسیر را به پرسش گرفته‌اند. در این نوشته چیزی افزون بر سخن استاد نگفته‌ام، گرچه در حیطه‌ی فهم خویش با اندک تفصیل بیش‌تری بدان‌ها پرداخته‌ام. فضل تقدم این بحث از آن ایشان است. درخصوص تفسیر سوم که تفسیر بهالدین خرمشاهی است کوشیدم بر همان منهج برخی پیش‌داوری‌ها در نگاه به حافظ را نشان دهم که بر اساس آنها شعر شاعر به «چیز» دیگری تحویل می‌شود.

این تأمل بر تفاسیر بزرگانی که فقط سه نمونه از ایشان در این دفتر مذکور افتاده است، چیزی از قدر، ارزش، علم و پژوهش و فضل آن‌ها نمی‌کاهد و قصد رد و انکار و اثبات در آن نیست. بر همه‌ی پژوهشگران در شعر و ادب است که همه‌ی تفاسیر مهم در خصوص شاعران را بخوانند و در آنها تأمل کنند. اما به نظر می‌رسد حافظ در پس تفاسیر رسمی و متعارف، بیشتر پنهان می‌گردد تا آشکار. به همین جهت، به فصل اول عنوان خارق اجماع یا پارادوکسیکال «حافظ در پرده‌ی تفاسیر» داده‌ام. در فصل دوم مفهوم یاد و خاطره‌ی ازلی به اجمال توضیح داده شده و با مفهوم مدرن یا روان‌شناختی یاد و حافظه مقایسه و تفاوت آنها روشن گردیده است. در این فصل به خصوص از کار گرانمایه دکتر داریوش شایگان به نام بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی و کتاب ارجمند چه باشد آنچه خوانندش متفکر اثر مارتین هیدگر بهره‌جسته‌ام. از آن جا که شعر و شاعری رابطه‌ای وثیق و بسیار ژرف‌تر از آنچه عموماً تصور می‌شود با زبان دارد، در فصل سوم نگاهی به تلقی متعارف از زبان و نسبت آن با

تفکر و بررسی و ارزیابی این تلقی پرداخته شده است، تا روشنایی هرچه ضعیفی بر معنای تفکر شاعرانه و جایگاه یاد و خاطره در آن انداخته شود. در فصل چهارم به تفکر شاعرانه‌ی حافظ اشارت رفته است. برای آن که این معنا بهتر درک شود اشاره‌ای به اقسام تفکر کرده‌ام و تفکر شاعرانه را با استشهاد به برخی ابیات غزل‌های حافظ توضیح داده‌ام. نمونه‌ها می‌توانست بسیار بیش‌تر از آن باشد. اما بنا بر تفصیل زیاد نبود. فصل پنجم متمرکز بر یاد و خاطره نزد حافظ است. سعی کرده‌ام معنای یاد و خاطره را در گستره‌ی تفکر شاعرانه حافظ درک کنم. به همین جهت ابتدا با اشاره به شیوه‌ی شاعرانه تأمل حافظ بر بنیادین‌ترین پرسش‌های همیشگی بشری یعنی پرسش از اساس و بنیاد موجودات، به روایت او از وقایع ازلی و حادثه‌ی ازلی آفرینش موجودات پرداخته‌ام. حافظ در مقام شاعر اساس همه وقایع ازلی را مهر و دوستی می‌داند. یاد و خاطره‌ی ازلی حفظ و حراست از این اساس است. به همین جهت حافظ هم خود نگاهبان این خاطره‌های ازلی است و هم آن را شرط معنا داشتن زندگی می‌داند. زندگی با در جوار دوست سکنی گزیدن معنا می‌یابد. اما چه کنیم که قرب به دوست، به نحو دائم میسر نمی‌شود و روزگار وصل لاجرم از دست می‌رود و شاعر آمده است تا از سویی مدعیان تقرب دائمی به دوست را رسوا کند و از سوی دیگر به خواب‌زدگان هشدار دهد که دوست و دوستی را فراموش نکنند. حافظ جمعیت خاطر را شرط اصلی حفظ یاد و خاطره می‌داند.

در این فصل، از پژوهش دکتر داریوش آشوری تحت عنوان زندگی و عرفان در شعر حافظ و پژوهش‌های ژرف میرچالایاده، اسطوره‌پژوه

معاصر بهره برده‌ام، هرچند با همه‌ی مواضع اندیشه‌ی آنان همدلی و همراهی ندارم.

سه فصل بعدی به هیدگر اختصاص دارد. در ابتدا (فصل ششم) کوشیده‌ام به اجمال تلاش هیدگر در گسست از غفلت از وجود را توضیح دهم. به وجود و زمان رجوع کرده‌ام تا اولین تلاش او را در این خصوص معرفی نمایم. هیدگر گرچه در وجود و زمان به صراحت به یاد و خاطره نپرداخته است اما در درآمد اثر خویش از غفلت از وجود سخن می‌گوید و به معنایی همه‌ی تلاش او در جهت معرفی توضیح این غفلت و معنای غلبه‌ی آن و گذشت از آن است. به غلبه بر غفلت از وجود در تفکر جدید اشاره‌ای کرده‌ام و به نکاتی از طریقت هیدگر توجه داده‌ام که در مسیر گذشت از این غفلت قرار دارد. در فصل هفتم مقدماتی در خصوص تفکر شاعرانه‌ی هیدگر با تکیه بر آثاری از دوره‌ی میانی تفکر او سرآغاز کارهنری، درآمدی بر متافیزیک و آثار دوره‌ی متأخر او از قبیل تفاسیرش بر هولدرلین آورده‌ام. بخشی از این فصل مقتبس از گزارش ژرف ریچاردسون از اندیشه‌ی شاعرانه هیدگر است که بیشتر به تفاسیر او از شعر هولدرلین اختصاص دارد. در فصل هشتم یاد و خاطره را در نظر هیدگر و نسبت آن را با تفکر بررسی کرده‌ام. برای این منظور به کتاب چه باشد آنچه خوانندش تفکر رجوع کرده‌ام. هیدگر در آنجا به‌طور مشخص و دقیق به تأمل بر یاد و خاطره می‌پردازد و نسبت آن را با تفکر بررسی می‌کند. تفکر در نظر او بدون یاد و خاطره امکان‌پذیر نیست. او تفکر را با یاد و شکر و سپاس همبسته می‌داند و بدین ترتیب به معنایی ذات تفکر را امری شاعرانه (به معنای خاص و دقیق کلمه) می‌شمارد.